

هفت عامل خشونت مردان (The Seven P's of Men's Violence)

Michael Kaufman

www.michaelkaufman.com

Translated from English to Persian (Farsi) by: Ali Abdi

ترجمه: علی عبدی z.aliabdi@gmail.com

برای یک لحظه نگاهام را از شرکت‌کنندگان در کارگاه آموزشی جدا کردم و از میان پنجره‌ی اتاق کوچکمان به رشته‌کوه‌های هیمالیا در شمال کاتماندو خیره شدم. من آنجا مسئولیت تسهیل‌گری یک کارگاه آموزشی را برعهده داشتم که در پی فعالیت‌های مثال‌زدنی یونیسف (UNICEF) و یونیفم (UNIFEM) برگزار شده بود. این دو سازمان، یک سال پیش از آن، زنان و مردانی را از جنوب آسیا گردهم آورده بودند تا مسأله‌ی خشونت علیه زنان و دختران را به بحث بگذارند و از همه مهم‌تر برای پیدا کردن راه‌حل مبارزه با خشونت با یکدیگر همکاری کنند.¹

وقتی که دوباره به زنان و مردان شرکت‌کننده در کارگاه نگاه کردم، با تصویر آشنایی مواجه شدم: زنان برای مبارزه با موج خشونت علیه زنان و دختران خطرات بزرگی را تجربه می‌کردند که گاه به قیمت از دست دادن جان‌شان تمام می‌شد. مردان نیز کم‌کم داشتند صداهای ضدمردسالارانه‌ی درون خود را پیدا می‌کردند و به دنبال راه‌هایی برای همکاری با زنان بودند. آنچه که من را به طرز خوش‌آیندی غافلگیر کرد واکنش مثبت شرکت‌کنندگان در کارگاه به ایده‌هایی بود که درباره‌ی خشونت مردان ارائه دادم: تا آن زمان یقین نداشتم که آیا این ایده‌ها به طور عمده تنها درباره‌ی واقعیت‌های زندگی در آمریکای شمالی و جنوبی و اروپاست – یعنی مربوط به فرهنگ‌های است که عمدتاً اروپایی شده‌اند – یا با جمعیت بزرگتری هم‌نوایی دارد.

آنچه که در پی می‌آید شالوده‌ی تحلیل من درباره‌ی عوامل خشونت مردان است:

1- قدرت مردسالاری ("P") (Patriarchal Power: The First "P")

رفتارهای فردی خشونت‌آمیز مردان در چارچوبی که من آن را «سه‌گانه‌ی خشونت مردان» نامیده‌ام رخ می‌دهد: خشونت مردان علیه زنان در خلأ اتفاق نمی‌افتد بلکه با خشونت مردان علیه مردان دیگر و نیز با درونی‌سازی خشونت – یعنی خشونت یک مرد علیه خودش – در ارتباط است.²

در حقیقت، جوامع مردسالار تنها بر رابطه‌ی سلسله‌مراتبی میان مردان و زنان بنا نشده‌اند بلکه سلطه‌ی بعضی از مردان بر مردان دیگر نیز از پایه‌های جامعه‌ی مردسالار است. خشونت یا تهدید به خشونت یکی از سازوکار-هایی است که مردان از دوران بچگی برای برقرار کردن نظام سلسله‌مراتبی از آن بهره می‌برند. در نتیجه مردان خشونت را «درونی» می‌کنند – و یا شاید انتظارات جامعه‌ی مردسالار باعث تقویت آن دسته از غرایز

بیولوژیکی مردان می‌شود که اگر امکان تقویت پیدا نکنند، خفته و بی‌خطر هستند. از این رو پسران و مردان نه تنها استفاده‌ی گزینشی از خشونت را فرامی‌گیرند بلکه، همان‌طور که در ادامه‌ی مقاله خواهیم دید، مسیر بخشی از احساسات خود را به سمت خشم هدایت می‌کنند که گاهی اوقات به شکل خشونت علیه خود بروز پیدا می‌کند؛ مانند مصرف مواد مخدر یا رفتارهای خود-مخرب.

سه‌گانه‌ی خشونت مردان [علیه زنان، علیه مردان، علیه خود] - که هر شکل آن به آفرینش دو شکل دیگر کمک می‌کند - در محیط پرورش‌دهنده‌ی خشونت رخ می‌دهد: یعنی در بستری از نظم و خواسته‌های جوامع مردسالار یا جوامعی که توسط مردان اداره می‌شود.

نهادینه‌شدن خشونت در ایدئولوژی‌ها و ساختارهای اجتماعی دوران ما اعمال خشونت را تسهیل کرده و آن را به عنوان طبیعت و استاندارد واقعی روابط انسانی جلوه داده‌است. به زبان ساده‌تر، گروه‌های مختلف انسانی شکل-های متفاوتی از ساختارهای اجتماعی و ایدئولوژی‌های قائم‌به‌ذاتی را خلق کرده‌اند تا این واقعیت‌های برساخته‌شده [مثل طبیعی انگاشته‌شدن اعمال خشونت در روابط بین انسان‌ها] را توضیح دهند، معنا ببخشند، توجیه کنند و جاودانه سازند.

خشونت هم‌چنین به یک دلیل ساده‌تر نیز تبدیل به بخشی از این ایدئولوژی‌ها و ساختارها شده‌است و آن به ارمغان آوردن منافع هنگفت برای گروه‌های خاص است: خشونت (یا دست‌کم تهدید به خشونت) به اعطای دسته‌ای از حقوق ویژه و شکل‌های مختلف قدرت به مردها (به عنوان یک گروه) پیش از هر گروه اجتماعی دیگر یاری رسانده‌است. اگر به راستی شکل‌های آغازین قدرت و نظام سلسله‌مراتبی اجتماعی بر جنسیت [sex] استوار بوده باشد، در نتیجه از سال‌های بسیار دور چارچوبی از شکل‌های ساختارمند قدرت و حقوق ویژه شکل گرفته‌است که دیگران [و نه فقط مردها] نیز به خاطر طبقه‌ی اجتماعی، رنگ پوست، سن، دین، گرایش جنسی یا توانایی‌های جسمانی خود از آن بهره می‌برند. در چنین بستری، خشونت یا تهدید به خشونت به راهی برای تضمین کسب حقوق ویژه و اعمال قدرت تبدیل می‌شود. خشونت هم یک نتیجه است [به خاطر نهادینه شدن آن در ایدئولوژی‌ها و ساختارهای اجتماعی] و هم راهی برای رسیدن به هدف [برای دستیابی به قدرت و امتیاز].

2- تصور شایستگی بهره‌مندی از امتیاز (حق ویژه) (The Sense of Entitlement to Privilege: The) (Second "P")

ممکن است تجربه‌ی فردی مردی که دست به خشونت می‌زند ناشی از میل او برای حفظ قدرت نباشد. تجربه‌ی خودآگاه او این‌جا نکته‌ی کلیدی نیست. بلکه همان‌طور که تحلیل‌های فمینیستی بارها نشان داده‌اند، خشونت‌ورزی اغلب نتیجه‌ی منطقی تصور آن مرد مبنی بر شایستگی بهره‌مندی از امتیازهای (حقوق ویژه‌ی) معین است. اگر مردی همسرش را به خاطر آمادگی‌کردن به موقع شام روی میز کتک می‌زند، تنها به خاطر آن نیست که از وقوع دوباره‌ی این اتفاق [آماده نبودن شام] جلوگیری کند، بلکه [اعمال خشونت توسط مرد] از تصور آن مرد حکایت دارد که خود را مستحق داشتن پیشخدمت می‌داند. یا هنگامی که مردی یک زن را حین ملاقات اول آزار جنسی می‌دهد به خاطر تصور او از حق ویژه‌ی بهره‌مندی از لذت جسمانی است حتی اگر آن لذت کاملن یک‌طرفه باشد. به بیان دیگر، همان‌طور که بسیاری از زنان نشان داده‌اند، نه فقط نابرابری‌های قدرت بلکه تصور آگاهانه یا اغلب ناخودآگاه از شایستگی بهره‌مندی از امتیاز (حق ویژه) نیز می‌تواند به خشونت بیانجامد.

3- مجوز [فرهنگی، قانونی، دینی] (The Third "P": Permission)

دلایل پیچیده‌ی اجتماعی و روان‌شناختی خشونت مردان هر چه باشد، این پدیده بدون اجازه‌ی آشکار و یا ضمنی آداب و رسوم اجتماعی، بندها و دستورالعمل‌های قانونی، و برخی آموزه‌های دینی ادامه نخواهد یافت. در بسیاری از کشورها، قوانین علیه همسرآزاری و آزار جنسی یا سست هستند یا اصلن وجود ندارند؛ در بسیاری دیگر از کشورها به ندرت اجرا می‌شوند؛ و در بعضی دیگر مضحک‌اند، مانند کشورهای که اتهام تجاوز تنها در صورتی قابل پیگیری است که تعدادی شاهد مرد وجود داشته باشد و نیز کشورهای که شهادت زن در نظر گرفته نمی‌شود.

در همین بین، رفتارهای خشونت‌آمیز و پرخاشگرانه‌ی مردان (در این مورد معمولن علیه مردان دیگر) در ورزش، سینما، ادبیات و میدان جنگ تجلیل می‌شود. اعمال خشونت نه تنها مجوز دارد بلکه جذاب نشان داده شده و تشویق می‌شود. استفاده از خشونت به عنوان راه حلی کلیدی در حل جدل‌ها و اختلاف‌های بین افراد، گروه‌های مختلف مردان، و نیز بعدها بین ملت‌ها، عینن ریشه‌ی تاریخی جوامع مردسالار است.

من اغلب زمانی که می‌شنوم زن یا مردی صدای کتک خوردن زن همسایه یا کودکی را می‌شنود اما از زنگ زدن به پلیس خودداری می‌کند یاد مجوز می‌آتم. [خشونت خانگی] یک مسأله‌ی «خصوصی» قلمداد می‌شود. آیا می‌توانید فردی را تصور کنید که شاهد دستبرد دزدی به یک فروشگاه است اما به خاطر آن که آن را موضوعی شخصی بین دزد و صاحب فروشگاه می‌داند با پلیس تماس نگیرد؟

4- تناقض قدرت مردان (The Fourth "P": The Paradox of Men's Power)

بحث من این است که موارد بیان شده به تنهایی نه خشونت گسترده‌ی مردان را توضیح می‌دهد و نه بیان‌کننده‌ی ارتباط بین خشونت علیه زنان با شکل‌های متعدد خشونت میان مردان است. [برای درک بهتر خشونت مردان] باید به تناقض‌های قدرت مردان یا آنچه که من آن را «تجربه‌های متناقض مردان از قدرت» نامیده‌ام بپردازیم.³

راه‌هایی که مردان به وسیله‌ی آن قدرت اجتماعی و فردیشان را بنیان نهاده‌اند به شکل متناقضی منشأ ترس، انزوا و رنج زیاد برای خود آن‌هاست. اگر قدرت به عنوان قابلیت برای سلطه و کنترل بر دیگران برساخته شده است، و اگر توانایی رفتار به شیوه‌های «قدرتمندانه» نیازمند [به زبان استعاره] به تن کردن زره و فاصله گرفتن بیمناکانه از دیگران است، و اگر دنیای قدرت و حقوق ویژه، مردان را از دنیای مراقبت و پرورش کودک دور می‌کند، در نتیجه ما داریم مردانی را پرورش می‌دهیم که تجربه‌شان از قدرت، سرشار از مشکلات زمین‌گیرکننده است.

این ادعا به‌ویژه زمانی صادق است که توجه کنیم به‌دست‌آوردن یا برآورده‌کردن انتظارات درونی‌شده‌ی مردانگی عملن غیرممکن است. این می‌تواند مشکل ذاتی مردسالاری هم باشد، اما به نظر می‌رسد که به‌ویژه در این دوره-ی زمانی و در فرهنگ‌هایی که مرزهای سفت‌وسخت جنسیتی برانداخته شده‌اند برآورده کردن انتظارات مردانگی غیرممکن باشد. به نظر می‌رسد که پاسخ‌گویی به ضروریات مردانگی (بر خلاف پاسخ‌گویی به امور مسلم و ساده‌ی زیست‌شناختی مذکر بودن) - خواه دستیابی به افتخارات جسمانی [مثلن قهرمانی در مسابقات ورزشی] یا دست‌آوردهای اقتصادی [مثل مدیریت یک شرکت تجاری] باشد و خواه سرکوب بخشی از نیازها و احساسات انسانی - نیازمند هوشیاری و بیداری و تلاش همیشگی و مداوم به‌ویژه برای مردان جوان است.

احساس ناامنی شخصی که با عدم موفقیت یا امکان عدم موفقیت در دستیابی به ایده‌آل مردانه حاصل می‌شود برای سوق دادن بسیاری از مردان - به‌ویژه جوانان - به ورطه‌ی ترس، انزوا، خشم، تنبیه خود، نفرت از خود و پرخاشگری کافی است.

در چنین وضعیت احساسی، خشونت تبدیل به یک سازوکار جبرانی (compensatory mechanism) می‌شود. خشونت راهی برای برقرارکردن دوباره‌ی توازن مردانه (masculine equilibrium) و اثبات اعتبار مردانه (masculine credentials) به خود و دیگران است. این شکل از خشونت معمولن علیه کسی اعمال می‌شود که از نظر جسمانی ضعیف‌تر یا آسیب‌پذیرتر است. به نظر می‌رسد که یک کودک، یک زن، یا گروه‌های اجتماعی مانند مردان همجنسگرا، یا یک اقلیت دینی یا اجتماعی، یا مهاجران، شکارهای آسانی برای ارضای ناامنی و خشم مردان هستند، به ویژه آن‌که این گروه‌ها اغلب از حمایت کافی قانون برخوردار نشده‌اند. (این مکانیسم جبرانی، به طور مثال، به وضوح در «ضرب و شتم همجنسگرایان» توسط گروه‌هایی از مردان جوان که در حال گذراندن بازه‌ی زمانی مشخصی از زندگی‌شان هستند و بیشترین احساس ناامنی از دستیابی به ایده‌آل مردانه را دارند آشکار است.)

آنچه که به خشونت اجازه می‌دهد که به سازوکار جبران شکست‌های فردی تبدیل شود پذیرش همگانی خشونت به عنوان راهی برای حل اختلاف‌ها و اثبات قدرت و کنترل است. آن‌چه که این امر را ممکن می‌سازد قدرت و امتیازهای ویژه‌ای است که مردان از آن برخوردار بوده‌اند؛ چیزهایی که در باورها، رفتارها، ساختارهای اجتماعی و قانون نهادینه شده‌است.

در نتیجه خشونت مردان، و شکل‌های بی‌شمار آن، محصول قدرت مردان، تصور شایستگی بهره‌مندی از امتیازها و حقوق ویژه، برخورداری از مجوز برای اعمال بعضی شکل‌های خشونت، و ترس از (یا واقعیت) نداشتن قدرت است.

اما عوامل خشونت مردان به همین چهارمورد خلاصه نمی‌شود.

5- زره روانی مرد بودن (The Fifth "P": The Psychic Armor of Manhood)

خشونت مردان همچنین نتیجه‌ی یک ساختار شخصیتی است که نوعن بر فاصله گرفتن احساسی از دیگران استوار است. همان‌طور که من و بسیاری دیگر پیش از این بیان کرده‌ایم، ساختارهای روانی مرد بودن در محیط‌های اولیه‌ی پرورش کودک ایجاد می‌شود. این محیط‌ها با غیبت پدران و مردان بزرگسال یا دست کم فاصله داشتن احساسی آنان شناخته می‌شود. در این وضعیت، مردانگی با غیبت و فقدان نظام‌مند می‌شود و در سطح خیالی شکل می‌گیرد. اما حتی در آن‌دسته از فرهنگ‌های مردسالار که مردها بیشتر در محیط‌های پرورش کودک حاضر هستند، مردانگی با پس‌زدن توأمان مادر و زنانگی، یعنی با پس‌زدن خصوصیت‌هایی که در پیوند با مراقبت و پرورش‌دهندگی هستند، نظم می‌گیرد. همان‌طور که چندین روان‌کاو فمینیست اشاره کرده‌اند، برساخته شدن مردانگی به این شکل، حصارهای سفت‌وسختی دور فرد می‌آفریند یا، به زبان استعاره، لباس زرهی محکمی برای وی می‌سازد.

این فرآیند پیچیده و خاص رشد روان‌شناختی، به توانایی پایین فرد برای همدلی (تجربه کردن آن‌چه که دیگران احساس می‌کنند) و نیز به ناتوانی وی برای تجربه‌ی نیازها و احساسات دیگران به عنوان مسائلی که به نیازها و احساسات خود فرد مربوط می‌شود می‌انجامد. در نتیجه رفتارهای خشونت‌آمیز علیه دیگری امکان‌پذیر می‌شود.

هر چند وقت یکبار از مردی که همسرش را کتک زده است می‌شنویم که «واقعن به همسر صدمه نرساندم»؟ بله! او دارد بهانه‌تراشی می‌کند اما امکان دارد که واقعن متوجه رنجی که بانی آن شده است نباشد. چند وقت یکبار می‌شنویم که مردی می‌گوید: «خودش می‌خواست سکس داشته باشد»؟ دوباره ممکن است آن مرد بهانه‌تراشی کند، اما به میزان زیادی هم امکان دارد که این رفتار، بازتابی از توانایی کاهش‌یافته‌ی مرد برای تفسیر و درک احساسات دیگری باشد.

6- مردانگی همچون دیگِ زودپز روانی (Masculinity as a Psychic Pressure Cooker: The Sixth) ("P")

بسیاری از شکل‌های مسلط مردانگی ما با درونی‌کردن بخشی از احساسات و تغییر مسیر آن‌ها به سمت خشم پیوند خورده است. داستان تنها این نیست که زبان احساسات مردان اغلب بی‌صداست یا شاخک‌های احساسی ما مردان و قابلیت همدلی‌مان از رشد بازمانده است. بلکه حکم به ممنوع و بی‌اعتبار بودن گستره‌ای از احساسات طبیعی مردان داده شده است. با آن‌که این پدیده اختصاص به بعضی فرهنگ‌ها دارد، اما پسران نوعن از سنین پایین یاد می‌گیرند که احساس ترس و درد خود را سرکوب کنند. در زمین ورزش به پسران یاد می‌دهیم که به درد اهمیت ندهند. در خانه به آن‌ها می‌گوییم که گریه نکنند و مانند مردان رفتار کنند. بی‌عاطفه بودن مرد در بعضی از فرهنگ‌ها تجلیل می‌شود. (و باید تأکید کنم که پسران این آموزه‌ها را برای بقای خود فرامی‌گیرند: در نتیجه مهم است که آن پسر یا آن مرد را به تنهایی مقصر خاستگاه‌های رفتارهای کنونی‌اش ندانیم حتی اگر در همان حال وی را مسئول کارهایی که انجام می‌دهد به‌شمار آوریم.)

مسلمن ما انسان‌ها رویدادهایی را تجربه می‌کنیم که باعث واکنش احساسی ما می‌شود. اما سازوکار معمول واکنش احساسی، یعنی تجربه‌ی یک حس و سپس بروز عواطف، در میان بسیاری از مردان به درجات مختلف از کار افتاده است. از طرف دیگر برای بسیاری از مردان، احساسی که [بروز آن] تا حدی معتبر است خشم است. در نتیجه بخشی از احساسات به سمت خشم هدایت می‌شوند. با وجود آن‌که هدایت‌شدن احساسات به سمت خشم تنها مختص مردان نیست (و برای همه‌ی مردان نیز مصداق ندارد)، برای بعضی از مردان غیرعادی نیست که در مقابل ترس، آزار، ناامنی، درد، طرد شدن یا تحقیر، واکنش‌های خشونت‌آمیز نشان دهند.

این امر به ویژه جایی درست است که مرد احساس عدم قدرت می‌کند. احساس عدم قدرت، تنها ناامنی‌های مردانه را شدت می‌بخشد: اگر مرد بودن با اعمال قدرت و کنترل تعریف می‌شود، عدم برخورداری از قدرت یعنی شما مرد نیستی. یکبار دیگر اعمال خشونت به راهی برای اثبات مرد بودن به خود و دیگران تبدیل می‌شود.

7- تجربه‌های پیشین (The Seventh "P": Past Experiences)

همه‌ی این موارد با تجربه‌های خشن دیگری درهم می‌آمیزد. مردان بسیار زیادی در سراسر جهان در خانواده‌هایی بزرگ می‌شوند که مادران‌شان توسط پدران کتک می‌خورند. آن‌ها به شکلی بزرگ می‌شوند که رفتارهای خشونت‌آمیز علیه زنان برایشان عادی جلوه می‌کند؛ انگار که روال عادی زندگی این‌گونه است. بعضی از مردان در نتیجه‌ی این تجربه‌ها از خشونت متنفر می‌شوند و بعضی دیگر آن را فرامی‌گیرند. در اکثر مواقع هر دو واکنش وجود دارد: مردانی که علیه زنان خشونت می‌ورزند اغلب احساس تنفر عمیقی از خود و رفتارشان دارند.

اما اذعان به «فراگرفتن خشونت» تا حد زیادی ساده‌انگارانه است. [با آن‌که] مطالعات نشان می‌دهد که احتمال بیشتری دارد که پسران و دخترانی که در زندگی شاهد خشونت بوده‌اند نسبت به دیگران خشونت اعمال کنند [اما این خشونت می‌تواند دلایل دیگری نیز داشته باشد]. این خشونت می‌تواند راهی برای جلب توجه باشد؛ می‌تواند سازوکاری برای کنار آمدن با مشکلات باشد؛ یا راهی برای بروز احساساتی که کنار آمدن با آن‌ها غیرممکن است. این قالب‌های رفتاری پس از دوران کودکی نیز ادامه پیدا می‌کند: اکثر مردانی که خشونت می‌ورزند و سرانجام در برنامه‌هایی که برای کمک به آن‌ها ترتیب داده شده‌است شرکت می‌کنند، یا شاهد بدرفتاری با مادر خود بوده‌اند یا خودشان مورد بدرفتاری قرار گرفته‌اند.

تجربه‌های پیشین بسیاری از مردان شامل خشونتی که خود تجربه کرده‌اند نیز می‌شود. در حالی‌که در بسیاری از فرهنگ‌ها احتمال آن‌که پسران آزار جنسی را تجربه کنند نسبت به دختران یک‌دوم است، احتمال تجربه‌ی آزار فیزیکی برای پسران دو برابر دخترهاست. نتیجه‌ی این تجربه‌ها یکسان نیست و این نتیجه‌ها تنها اختصاص به پسران ندارد. اما این تجربه‌های شخصی در بعضی موارد الگوهای رفتاری عمیقی از پریشانی و ناامیدی را آرام‌آرام در فرد نهادینه می‌کند، به شکلی که پسران یاد می‌گیرند که امکان آسیب رساندن به کسی که دوستش دارند وجود دارد، و یا تنها با طغیان خشم می‌توان از احساسات دردی که عمیق در وجودشان نهادینه شده است رهایی پیدا کرد.

و سرانجام در میان پسران، خشونت‌های کوچکی حکمرانی می‌کند که البته در نظر یک پسر اصلن کوچک به نظر نمی‌رسد. پسران در بسیاری از فرهنگ‌ها با تجربه‌ی دعوا، قلدربازی و بی‌رحمی نسبت به یکدیگر بزرگ می‌شوند. بقای صرف در این محیط برای بعضی از پسران نیازمند پذیرفتن و درونی‌کردن خشونت به عنوان یک قاعده‌ی رفتاری است.

پایان بخشیدن به خشونت

این تحلیل، با وجود آن‌که به طور فشرده ارائه شد، نشان می‌دهد که به چالش‌گرفتن خشونت مردان نیازمند یک واکنش قدم‌به‌قدم است که شامل موارد زیر می‌شود:

- به چالش گرفتن و از کار انداختن ساختارهای قدرت و حقوق و امتیازهای ویژه برای مردان و پایان بخشیدن به مجوزهای فرهنگی و اجتماعی برای اعمال خشونت. اگر این‌ها [قدرت مردسالاری، حقوق ویژه برای مردان، مجوز اعمال خشونت] باعث آغاز خشونت می‌شود، ما بدون حمایت مردان و زنان از فمینیسم و از دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی، قانونی و فرهنگی که فمینیسم ارائه می‌دهد نمی‌توانیم خشونت را خاتمه ببخشیم.
- بازتعریف مردانگی یا، به واقع، از کار انداختن ساختارهای روانی و اجتماعی جنسیت که با خود خطر اعمال خشونت را به همراه می‌آورند. تناقض مردسالاری در سبب‌شدن درد، خشم، ناامیدی، انزوا و ترس برای نیمی از انسان‌هاست که از قدرت و امتیازهای ویژه برخوردارند. ما مردان از همه‌ی این موارد [ناامیدی، انزوا، ترس، ...] صرف نظر می‌کنیم و خود را به مخاطره می‌اندازیم. برای آن‌که در دسترسی به مردانی که خشونت می‌ورزند موفق باشیم، کار ما باید بر مهربانی، عشق و احترام بنا شود و هم‌زمان با ایجاد چالش آشکاری علیه قاعده‌های منفی مردانه و نتایج مخرب آن درهم‌آمیزد. مردان همراه فمینیسم که در پی کار با مردان [برای کاهش و از بین بردن خشونت علیه زنان] هستند باید با

مردان دیگر مانند برادران خود صحبت کنند و نه مانند غریبه‌هایی که به اندازه‌ی ما [مردان فمینیست] فرهیخته و ارزشمند نیستند.

- سازمان‌دادن و درگیرکردن مردان برای همکاری با زنان در شکل‌دادن دوباره به ساختار جنسیتی جامعه و به طور خاص به نهادها و روابطی که از طریق آن فرزندان‌مان را بزرگ می‌کنیم. این امر نیازمند تأکید بسیار بیشتر بر اهمیت مردان به عنوان پرورش‌دهندگان و مراقبت‌کنندگان و مشارکت کامل آنان در بزرگ‌کردن فرزندان به شیوه‌هایی مثبت و عاری از خشونت است.
- کارکردن با مردانی که خشونت می‌ورزند به شکلی که هم‌زمان پیش‌فرض‌های مردسالارانه و حقوق ویژه‌ی آنان را به چالش بگیرد و نیز با آنان با احترام و مهربانی برخورد کند. برای همدلی با مردان نیازی نیست که ما با آنچه که آن‌ها انجام داده‌اند همدردی کنیم و یا از عواملی که باعث شده که یک پسر کوچک به مردی تبدیل شود که گاهی کارهای وحشتناک انجام می‌دهد بیم داشته باشیم. احترام ما باعث می‌شود که این مردان در حقیقت بتوانند فضایی برای به چالش گرفتن خود و یکدیگر پیدا کنند. در غیراین صورت تلاش برای دسترسی و کار با آنان تنها حس ناامنی آن مردان را – که از خشونت به طور سنتی به عنوان یک سازوکار جبرانی استفاده می‌کنند - تشدید خواهد کرد.
- فعالیت‌های مشخص و روشن آموزشی، مانند کمپین روبان سفید، که پسران و مردان را برای به چالش گرفتن خود و دیگران برای پایان بخشیدن به همه‌ی شکل‌های خشونت دربرگیرد.⁴ این یک چالش مثبت برای ما مردان است تا بی‌پرده از عشق و مهربانی خود برای زنان، پسران، دختران و دیگر مردان صحبت کنیم.

تورنتو، کانادا

اکتبر 1999

با تشکر بسیار از کسانی که بعضی از ایده‌های این متن را با آن‌ها به بحث گذاشتم: جین برنارد (Jean Bernard)، روث فینی هیوارد (Ruth Finney Hayward)، دیل هرست (Dale Hurst)، مایکل کیمل (Michael Kimmel)، همکاران‌ام در کمپین روبان سفید، و زنی در کنفرانس زنان جهان در سال 99 در شهر ترومزوی نروژ که نامش را نگفت اما حین جلسه‌ی بحث درباره‌ی نسخه‌ی قدیمی‌تر این مقاله پیشنهاد داد که «مجوز» به شکل آشکارتری به عنوان یکی از دلایل خشونت برجسته شود. نسخه‌ی قدیمی‌تر این مقاله در شماره‌ی ویژه‌ی مجله‌ی انجمن بین‌المللی برای مطالعات مردان (International Association for Studies of Men, v.6, n.2 – June 1999) چاپ شده‌است. <http://www.ifi.uio.no/~eivindr/iasom>

© Michael Kaufman, 1999

Not to be translated or distributed in print or electronic form without permission

ترجمه یا پخش این مقاله به شکل چاپی یا الکترونیکی بدون اجازه‌ی نویسنده مجاز نیست

www.michaelkaufman.com یا mk@michaelkaufman.com

¹ این کارگاه آموزشی را سازمان «کودکان را نجات دهید» (Save the Children) ترتیب داده‌بود. هزینه‌ی سفر توسط خدمات توسعه‌ی بین‌المللی کانادا تأمین شده‌بود. بحث‌های مربوط به کارگاه آموزشی سال 1998 در کاتماندو در کتاب‌شکستن کوزم‌ی سفالین (Breaking the Earthenware Jar) نوشته‌ی روث فینی هیوارد (Ruth Finney Hayward) قابل دسترسی است. روث کسی است که جرقه‌ی دیدارهای کاتماندو را زد.

² Michael Kaufman, "The Construction of Masculinity and the Triad of Men's Violence," in M. Kaufman, ed. *Beyond Patriarchy: Essays by Men on Pleasure, Power and Change*, Toronto: Oxford University Press, 1985. Reprinted in English in Laura L. O'Toole and Jessica R. Schiffman, *Gender Violence* (New York: NY University Press, 1997) and excerpted in Michael S. Kimmel and Michael A. Messner, *Men's Lives* (New York: Macmillan, 1997); in German in BauSteineMänner, *Kritische Männerforschung* (Berlin: Arument Verlag, 1996); and in Spanish in *Hombres: Poder, Placer, y Cambio* (Santo Domingo: CIPAF, 1989.)

³ Michael Kaufman, *Cracking the Armour: Power, Pain and the Lives of Men* (Toronto: Viking Canada, 1993 and Penguin, 1994) and "Men, Feminism, and Men's Contradictory Experiences of Power," in Harry Brod and Michael Kaufman, eds., *Theorizing Masculinities*, (Thousand Oaks, CA: Sage Publications, 1994), translated into Spanish as "Los hombres, el feminismo y las experiencias contradictorias del poder entre los hombres," in Luz G. Arango el. al. eds., *Genero e identidad. Ensayos sobre lo femenino y lo masculino*, (Bogota: Tercer Mundo, 1995) and in a revised form, as "Las experiencias contradictorias del poder entre los hombres," in Teresa Valdes y Jose Olavarria, eds., *Masculinidad/es. Poder y crisis*, Ediciones de las Jujeres No. 23. (Santiago: Isis International and FLACSO-Chile, June 1997).

⁴ White Ribbon Campaign, 365 Bloor St. East, Suite 203, Toronto, Canada M4W 3L4 1-416-920-6684 FAX: 1-416-920-1678 info@whiteribbon.ca www.whiteribbon.com